


تعداد ناراضیها از راضیهای بیشتر بود

شده است. یادآور می‌شویم که به علت حجم اندک نمونه مورد بررسی و غیرتصادفی بودن آن، هر گونه عملیات آماری درباره داده‌های گزارش، محل تأمل است. از این رو نامه این خواننده گرامی را صرفاً باید از نقطه نظر به دست دادن تصویری دقیقتر از جامعه مورد پرسش نگریست و از هر گونه تعمیم ناروا برحذر بود.

گزیده‌ای از این نامه را می‌خوانید. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، این خواننده عزیز ابتدا طبق داده‌های گزارش، جدولی تهیه کرده و سپس بر اساس آن، تحلیلی ارائه داده است: 

زمانی است در نظر داریم از خیل نامه‌های خوانندگان، موارد مهم، جالب و خواندنی را منتشر کنیم؛ گرچه این اقدام ممکن است به دلیل عدم دریافت نامه‌هایی با ویژگیهای فوق، استمرار نداشته باشد.

اولین نامه‌ای که بدین منظور انتخاب شده، نامه‌ای است از یکی از خوانندگان مجله که بررسی جالبی از گزارش شماره ۲۰ مجله «زنان» با عنوان «چرا زنان، منشی مطب می‌شوند؟» داشته است و اگرچه گزارش به منظور طبقه‌بندی اطلاعات و استخراج آمار و بر اساس روش تحقیق علمی تهیه نشده بود اما نتایج جالبی از آن استخراج

موقعیت منشیان مصاحبه‌شونده در مجله «زنان»، شماره ۲۰

ردیف	میزان سواد	سن	وضعیت ازدواج	رضایت شغلی	تعداد ساعات کار	میزان حقوق (تومان)	رضایت از حقوق	میزان حقوق درخواستی	توضیحات
۱	دیپلمه	۲۳	مجرد	دارد	۱۲	۱۲/۰۰۰	ندارد	*	
۲	دانشجو	۲۰	مجرد	نسی	۴/۵	۶/۰۰۰	ندارد	۸/۰۰۰	سن تخمینی است. صریحاً و مستقیم مطرح نشده.
۳	دیپلمه	۳۶	مجرد	دارد	*	۱۰/۰۰۰	ندارد	*	
۴	دیپلمه	۲۳	مجرد	ندارد	*	۸/۰۰۰	ندارد	۱۲/۰۰۰	
۵	*	۳۱	مجرد	دارد	*	۱۰/۰۰۰	ندارد	۲۵/۰۰۰	غیر از حقوق گاهی مبلغی هم بابت دستبازی می‌گیرد.
۶	*	۳۵	متاهل	[ندارد]	۶	۶/۵۰۰	ندارد	۱۰/۰۰۰	
۷	*	۲۸	متاهل	[ندارد]	۶	۵/۰۰۰	ندارد	۱۲/۰۰۰	
۸	*	۴۰	متاهل	[ندارد]	۶	۵/۵۰۰	ندارد	۱۰ - ۱۵/۰۰۰	
۹	دیپلمه	۳۱	مجرد	ندارد	*	۱۰/۰۰۰	ندارد	*	
۱۰	دیپلمه	۳۶	*	دارد	*	۲۰/۰۰۰	دارد	*	

تذکرات در مورد جدول:

- از بین ده نفری که مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند، بعضی ستونها کامل می‌شود و بعضی موارد، پرسیده یا مطرح نشده است. در این موارد در جدول، علامت (*) منظور شده است.
- مواردی که ناراضی شغلی مستقیماً مطرح نشده اما فحوای کلام، ناراضی شخص را می‌رساند؛ مورد در علامت [] منظور شده است.

تحلیل جدول:

۲) سن: سن افراد مصاحبه‌شونده، بین ۲۰ (دختر خانم دانشجوی، رقم تخمینی است) تا ۴۰ سال بوده که در فعالترین زمان عمر و در گروه سنی جوان و میانسال بوده‌اند.

۳) وضعیت ازدواج: در میان مصاحبه‌شوندگان، ۶۰ درصد مجرد؛ ۳۰ درصد، متأهل هستند و وضعیت یک نفر (۱۰ درصد افراد) مشخص نشده است. به هر حال، طبق جدول، تعداد مجردها دو برابر متأهلین است.

۱) میزان سواد: در ستون یک، از پنج نفر درباره سوادشان سؤال شده است. این پنج نفر، ۵۰ درصد افراد مصاحبه‌شونده بوده‌اند و هسگی دیپلمه. پس اگر فرض کنیم بقیه، کمتر از دیپلم بوده‌اند؛ باز معنی این ستون این است که حداقل ۵۰ درصد افراد مصاحبه‌شونده، دیپلمه بوده‌اند.

- میزان سواد شاغلان، با توجه به وضع بازار کار و تنگناهای موجود، دیپلم است.
 - کار منشیگری مطب به دلایل یاد شده در گزارش، خاص زنان است.
 - سن شاغلان بین ۲۰ تا ۴۰ سال است و از فعالترین گروه سنی است.
 - تعداد مجردها دو برابر متأهلین است.
 - تعداد ناراضیان نسبت به راضیها (از نظر رضایت شغلی، نه میزان دستمزد) بیشتر است.
 - ساعات کار روزانه - به جز موارد استثنایی - تقریباً یک روز کاری است.

۴) رضایت شغلی: از بین این ده نفر، چهل درصد از شغل خود رضایت داشته‌اند. ده درصد به خاطر دانشجو بودن، لزوم اشتغال نیمه وقت در دوره دانشجویی و مربوط بودن نوع کار به رشته تحصیلیشان، از کار منشیگری رضایت نسبی داشته‌اند و ۵۰ درصد از کار خود رضایت نداشته‌اند. عدم رضایت دلایل متعددی داشته‌است: کمی حقوق، فاقد خلاقیت بودن شغل منشیگری، نداشتن وجهه اجتماعی (ترک نامزد بعد از اطلاع از شغل سرکار خانم). مهمترین دلیل رضایت افراد راضی، امکان تماس اجتماعی بوده است.
 ۵) تعداد ساعات کار: به جز یک نفر (ده درصد) که چهار و نیم ساعت و یک نفر دیگر (ده درصد) که ۱۲ ساعت مدام به کار مشغول بوده‌اند، بقیه عمدتاً روزی شش ساعت کار می‌کرده‌اند. کار بعضی از سه و نیم - چهار بعد از ظهر الی هفت - هشت و یا نه شب بوده و بعضی در کار نوبت صبح بین ۱۰ تا ۱۲ و نوبت عصر بین چهار تا هشت کار می‌کرده‌اند که با احتساب زمان رفت و آمد، عملاً به اندازه یک روز کار، وقت صرف شده است.

۶) میزان حقوق: چهار درصد افراد، حقوقی بین پنج الی شش هزار و ۵۰۰ تومان؛ ۱۰ درصد افراد، هشت هزار تومان (گاهی بیشتر - با دریافت درصدی از حق عمل)؛ ۳۰ درصد افراد، ۱۰ هزار تومان؛ ۱۰ درصد، ۱۲ هزار تومان و بالاخره فقط یک نفر (۱۰ درصد از کل موارد) که در حقیقت جنبه استثنایی داشته، بیست هزار تومان (با حق بیمه و مالیات ۲۵ هزار تومان) دریافت می‌کرده‌است.
 اگر حقوق یکماه را پنج هزار تومان در نظر بگیریم، می‌شود روزی ۱۶۶ تومان یعنی قیمت یک ساندویچ و نوشابه. اگر هفته‌ای دو روز را به عنوان روزهای تعطیل در ماه کم کنیم؛ حقوق ۲۲ روز کار، می‌شود روزی ۲۲۷ تومان که این رقم، یک سوم دستمزد یک کارگر ساده است. حقوق ماهی ۶۵۰۰ تومان، می‌شود معادل روزی ۲۱۶ و ۲۹۵ تومان در روز. این ارقام نیز یک سوم دستمزد یک کارگر ساده است. مورد استثنایی، یعنی دستمزد ۲۰ هزار تومان در ماه، تقریباً معادل روزی ۶۶۶ تومان است.

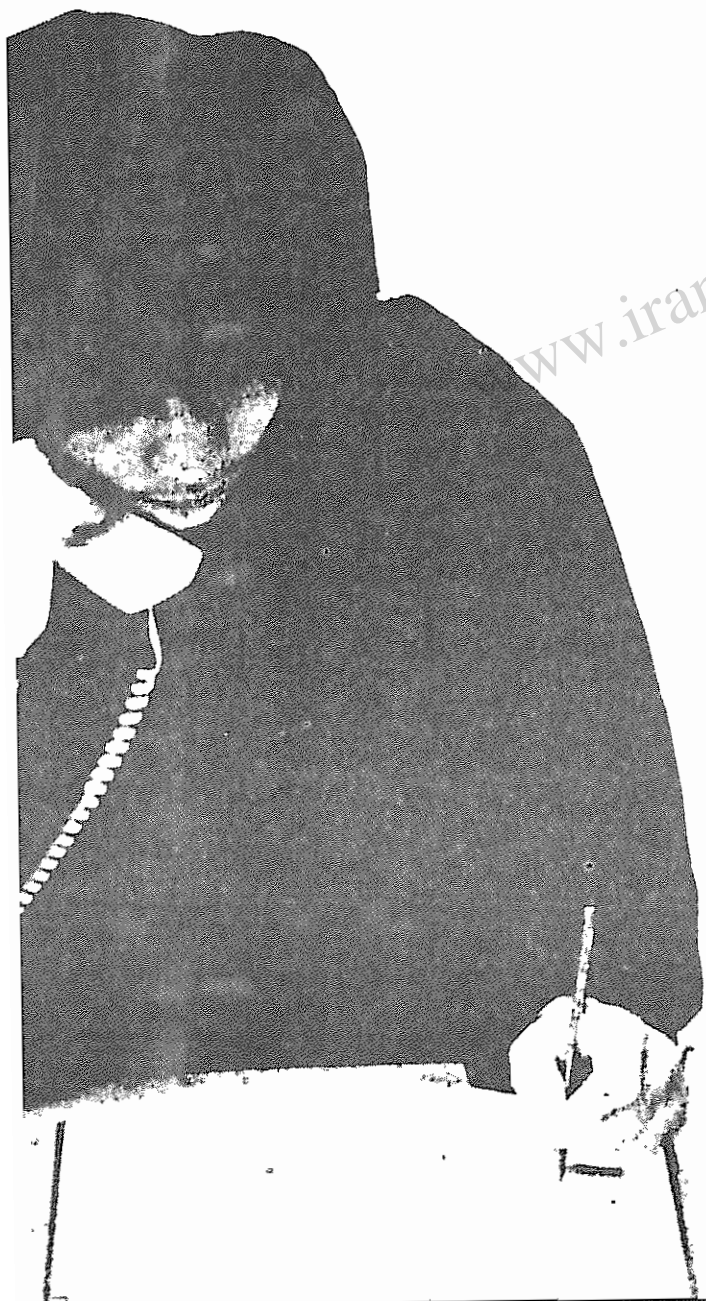
۷ و ۸) رضایت از حقوق و میزان حقوق درخواستی: جز مورد استثنایی ذکر شده (ده درصد از کل موارد)، ۹۰ درصد افراد از حقوق دریافتی خود ناراضی‌اند و میزان حقوق درخواستی خود را - با توجه به اشیاع بازار از آماده به کارها و رقیبان - از ۳۳ درصد افزایش - ردیف دو، خانم دانشجو، قانع به هشت هزار تومان به عوض شش هزار تومان - تا ۱۷۳ درصد افزایش یعنی دو تا سه برابر پنج هزار و ۵۰۰ تومان - حقوق نفر ردیف هشت - رقم زده‌اند.

نتیجه گیری:

با توجه به مندرجات جدول، اهم مطالب را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- انتخاب این شغل از روی اجبار است.

- علت مجرد ماندن مجردها، عمدتاً فقر و کمبودهای مالی است.





archive.org

دکتر فرانک پتین
ترجمه افسون زمردیان

می‌کشد و تمام خرج خانه را در کنترل خودش دارد. ماریا هر هفته تهدید می‌کند که از او جدا خواهد شد اما هرگز تهدیدش را عملی نمی‌کند. هر وقت سعی می‌کند او را نزد یک مشاور خانواده بفرستد، او با تمسخر می‌گوید: «من به این چیزها اعتقاد ندارم. هرگز کسی نمی‌تواند دیگری را عوض کند.»

خطو

این سوال می‌گذرد، اندکی از خانه بیرون می‌رود و تا دیروقت برنمی‌گردد، وقتی هم برمی‌گردد، بکراست به اتاق خواب می‌رود و می‌خوابد. لباسهای کشیفش را در اطراف خانه پخش و پلا می‌کند، سر بچه‌ها داد

ماریا سالهاست سعی می‌کند بلکه شوهرش را همراهتر، با ملاحظه‌تر و حتی کمی امروزتر کند. هر چه او بیشتر داد و فریاد می‌کند، شوهرش در اتاق دیگر صدای تلویزیون را بلندتر می‌کند. وقتی نیم‌ساعت به

● هر زنی همان طور که می‌تواند شوهرش را تغییر ناپذیر سازد، می‌تواند تغییرات در او را امکانپذیر و حتی بسیار محتمل کند.

البته او درست می‌گوید. هیچ کس نمی‌تواند دیگری را عوض کند. مسلماً هیچ زنی هم نمی‌تواند شوهرش را تغییر دهد. اکثر مردان برای اینکه رضایت همسرانشان را جلب کنند، می‌کوشند که به تجربه‌های جدید با آنها تن دهند. اما بعضی طوری تربیت شده‌اند که می‌پندارند مرد بودن یعنی رئیس بودن، خطاناپذیر بودن و تحت کنترل همسر درنیامدن! ظاهراً چنین مردانی نمی‌خواهند از این الگوهای منسوخ جنس مذکر دست بردارند و به مردی مهربان و همراه تبدیل شوند. آنان الگوهای ذکوریت را از پدرانشان، دیگر پسر بچه‌ها و حتی فیلمها آموخته‌اند و با آن بزرگ شده‌اند و به هر آنچه که برخلاف این الگوها باشد، بی‌اعتمادند. آنها اصولاً به نظرات زنانشان درباره جنس مذکر بی‌اعتمادند.

در این صورت برای مردانی که چنین تغییر ناپذیرند و زنانی که شریک زندگی آنها هستند، همه چیز واقعاً نومیسدکننده به نظر نمی‌رسد. اما تجربه کار با این مردان و خانواده آنها، ثابت کرده است که حتی چنین مردانی هم می‌توانند تغییر کنند، به شرطی که حرکت به قصد تغییر، از هر سو ارائه شود مگر از سوی یک زن.

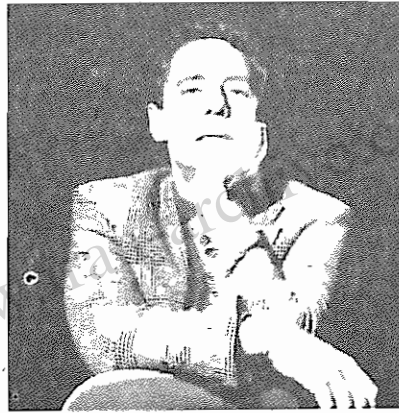
گاهی محرک تغییر، دست تقدیر است. مثلاً بروز یک بحران یا یک بیماری سخت و صعب‌العلاج که سراسر زندگی فرد را تحت الشعاع قرار می‌دهد اما خوب، طبیعی است که هیچ زنی حاضر نیست همسرش سرطان بگیرد تا شخصیت بهتری پیدا کند. پس چاره چیست؟ آیا باید با نومیسدی محض زندگیش را ترک کند، به امید اینکه روزی همسرش به خود بیاید و روابطشان را از قهقرا نجات بخشد؟ بعضی زنان گاهی وسوسه می‌شوند که از همسران تغییر ناپذیرشان جدا شوند، ولی این کار معمولاً عملی و منطقی نیست. یک مرد تغییر ناپذیر ترجیح می‌دهد که حتی ذغال داغ وجود ولی به همسرش نگوید که نمی‌تواند بدون او زندگی کند.

اگر مردی حتی برای رضایت همسرش

حاضر به تغییر نباشد، در این صورت فشارهایی که از سوی همسرش بر او وارد می‌شود، نه تنها او را تغییر نمی‌دهد، بلکه باعث عناد بیشتر او می‌شود. اما هر زنی همان طور که ممکن است کاری کند که تغییر در شوهرش را غیرممکن سازد، کارهای دیگری نیز هست که می‌تواند تغییر در او را امکانپذیر و حتی بسیار محتمل کند.

راههایی برای همراه کردن او

۱- با شوهرتان در مورد اینکه دوست دارید طور دیگری عمل کند صحبت کنید، و نه اینکه دلتان می‌خواهد او کس دیگری باشد. اینکه شخصی بتواند واقعاً کس دیگری باشد، کاری بس وحشتناک، نفس‌گیر و تقریباً



غیرممکن است. اما اینکه شخص در رفتارش تغییراتی دهد، بسیار ساده‌تر است، به شرطی که نحوه عملکرد، کاملاً واضح باشد و احساسات تندی هم در این راه به کار گرفته نشود. گاهی عکس‌العمل نادرست در مقابل یک رفتار غلط به مانعی برای اصلاح آن رفتار غلط تبدیل می‌شود.

مثلاً ممکن است زنی احساس کند شوهرش واقعاً غیرقابل تحمل شده است در حالی که مرد همان روال عادی زندگیش را طی می‌کند و هیچ گونه توجهی به همسرش ندارد. زن ممکن است کم‌کم دچار افسردگی شود و با پرخاشگری، ناراحتیش را به شوهرش نشان دهد و مدام از او به خاطر

اینکه «بی‌توجه است»، «یک‌ذره عاطفه ندارد» و یا «بی‌حوصله است»، ایراد بگیرد. مرد ممکن است حرفهای او را قبول داشته باشد ولی هیچ کوششی هم نکند که در رفتارش تغییری دهد.

در این گونه موارد باید برای رفع افسردگی از مشورت یک پزشک متخصص سود جست و در روش زندگی تغییراتی ایجاد کرد. ورزش، برنامه‌های تفریحی مناسب با حال و هوای خود فرد و انجام کارهای اجتماعی در این گونه موارد بسیار مفیدند، به خصوص اگر بتوانید از همراهی شوهرتان هم سود جوید. مثلاً با هم پیاده‌روی کنید. بدین گونه از افسردگی کاسته می‌شود و خانه از آن حالت پرتنش به محیطی آرام‌تر تبدیل می‌شود. با اینکه شخصیت اصلی همسر شما تغییری نکرده است اما روش زندگیتان دگرگون می‌شود و مهمترین مسأله هم همین است.

۲- عصبانیت خود را به نمایش نگذارید. زنانی که می‌خواهند با داد و فریاد و خسته کردن خودشان، مردشان را تغییر دهند، نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که شوهرانشان بی‌احساس و کم‌عاطفه و غیر قابل تغییرند. این نتیجه‌گیریها تعجب‌آور نیست. وقتی شما بخواهید به مردی که تربیتی سنتی دارد، یاد دهید که همسری احساساتی و رمانتیک و شریکی برابر با همسرش باشد، مثل آن است که بخواهید «نر» را «بدوشید». این کار، هم شما را ناامید می‌کند و هم او را عذاب می‌دهد.

برای مردی که از احساساتی بودن زن وحشت دارد، عصبانیت همسرش دقیقاً نشانه «احساساتی بودن»، «بی‌منطق بودن» و «غیرقابل کنترل بودن» اوست. عصبانیت خود را فرو نخورید، آن را سرکوب نکنید، فقط با آرامشی مطلق آن را بروز دهید. مطمئن باشید هر مردی آن را درک می‌کند.

۳- تغییرات همسران را یک عمل قهرمانانه جلوه دهید. گاهی یک زن می‌تواند با قدرت عشق، به تغییر همسر خود شتاب بخشد. به دیگر کلام، کاری کند که شوهرش از نحوه رفتار جدید خود احساس خوبی داشته باشد. ممکن است این کار بسیار دشوار به نظر برسد اما بالاخره تأثیر خود را

شوهرم کنار بیایم؟



● تغییرات همسران را یک عمل قهرمانانه جلوه دهید. گاهی یک زن می‌تواند با قدرت عشق، به تغییر همسر خود شتاب بخشد.

خواهد گذاشت.

۴- سعی کنید بفهمید شوهرتان تا چه حد از تغییر وحشت دارد و جامعه تا چه حد پذیرای انحراف از هنجارهای رایج مرد بودن است. اگر خودش درک می‌کند که انسان کاملی نیست، برای احساس وحشتش از این تغییرات، ارزش قایل باشید و به او کمک کنید که کم‌کم خودش را با معیارهای جدید تطبیق دهد.

۵- این را بپذیرید که سرمشق اصلی او در زندگی همیشه پدرش بوده و خواهد بود، همان مردی که قرار بوده به او شیوه مرد بودن را بیاموزد. اگر پدری نتواند به پسرش بیاموزد یا به او اطمینان دهد که مرد کاملی است، این پسر ممکن است هرگز در طول زندگی احساس سربلندی و غرور نکند. تغییر برای چنین مردی ممکن نخواهد بود مگر اینکه بتواند نوع رابطه‌اش را با پدرش - متوفی یا در قید حیات - تغییر دهد.

۶- او را تشویق کنید که با مردان دیگر رفت‌وآمد کند. مردی که در شرف تغییر است، نیازمند تأیید و احترام افراد دیگر است.

۷- اجازه دهید فرزندان نیز حرفهایشان را بزنند. فرزندان یک مرد، حتی بیشتر از شریک زندگی، می‌توانند در تغییر رفتار او نقش مؤثر ایفا کنند. یک مرد خیلی آسانتر می‌تواند خود را به خاطر فرزندان تغییر دهد تا به خاطر زنی که دوستش دارد.

۸- مراقب رقبای احتمالی هم باشید. وقتی مردی در خانه همیشه تکذیب شود و تحت فشار قرار گیرد تا در رفتارش تغییر دهد، مسلماً با زنی که او را همان طور که هست، می‌خواهد؛ امنیت بیشتری احساس می‌کند. معمولاً تغییر برای یک مرد در کنار زنی که هرگز نقاط ضعف گذشته‌اش را به او یادآور نمی‌شود، بسیار راحت‌تر است. یادآوری قصورها و ضعفها، محرک چندان مؤثری برای هیچ‌کس نیست.

۹- در صورت تمایل او، دو نفری برای مشاوره و درمان اقدام کنید. روان‌درمانی، روشی است برای فراگیریهای فردی که مشخص می‌کند کدام عملکردهای فرد اشتباه

روشهایی باشد که بتوانید شوهرتان را همین‌طور که هست بپذیرید و دوست بدارید. گاهی نیز راههایی می‌آموزید و با آن زندگی درونی خود را رونقی دوباره می‌بخشید و یا در مواردی که هیچ راه‌حلی وجود ندارد، حداقل یاد می‌گیرید به صورت فردی زندگی جدیدی برای خود آغاز کنید.

◀ زمانی که نعمت خوشبختی به خانه شما می‌آید!

بالاخره چه بر سر ماریا و اندی آمد؟ آیا توانستند مشکلاتشان را حل کنند؟ برحسب اتفاق مادر ماریا بیمار شد و در نتیجه او مجبور شد برای پرستاری از مادرش برای مدتی به شهر دیگری برود. اندی و بچه‌ها برای کارهای روزمره خانه برنامه‌ای تهیه کردند و شب که اندی به خانه می‌آمد همه چیز را کنترل می‌کرد. بچه‌ها دستورات پدرشان را پذیرفته بودند و اندی هم از مسئولیتهای خود کاملاً آگاه بود. فی‌الواقع، تمام گلدانهای خانه خشک شد، مواد غذایی در یخچال کپک زد، ماشین رختشویی سوخت و لباسهای نو ولی پدربزرگ جای لباسهای کثیف را گرفت. اما بالاخره آنها نجات پیدا کردند. اندی و بچه‌ها به کارهایی که در نبودن ماریا انجام داده بودند، افتخار می‌کردند ولی همگی آرزو می‌کردند که او زودتر به خانه بازگردد.

اندی و بچه‌ها خیلی مبادی قانون شده بودند. ماریا هم البته تا حدی از شر کارهای روزمره‌اش خلاص شده بود. ولی پس از یک ماه که با مادر بدخلتش زندگی کرد، تازه فهمید که رفتار کنایه‌آمیز خودش هم چقدر عذاب‌دهنده بوده است.

وقتی ماریا به خانه بازگشت، اوضاع تغییر کرده بود: حالا که دیگر تمام کارهای خانه بر دوش او نبود، او هم کمتر ابراد می‌گرفت. به همین دلیل کمتر با شوهر و بچه‌هایش بدرفتاری می‌کرد و در نتیجه آنها هم مدام می‌کوشیدند تا او را راضی نگه دارند. به هر حال جمع خانوادگی آنها یاد گرفت که چگونه با یکدیگر کنار بیاید. ■

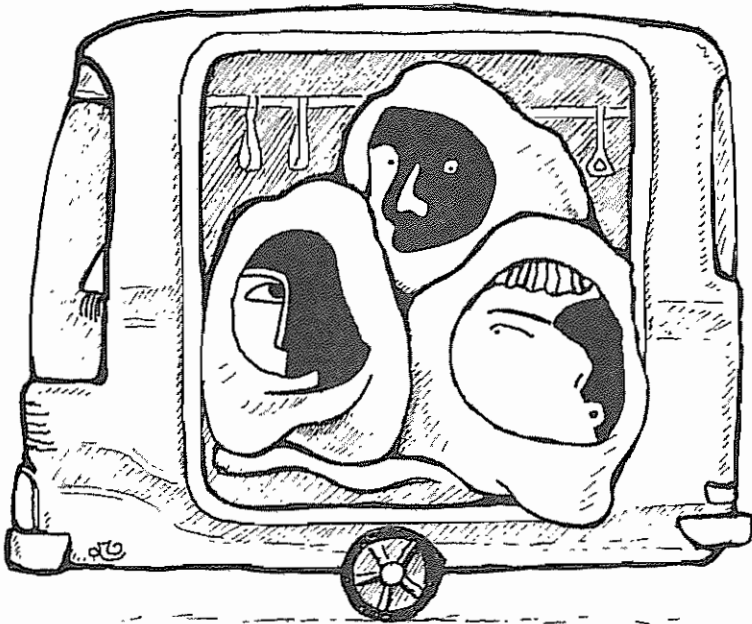
است. درمانگر با کمک خود شخص می‌کوشد تا ریشه‌های ناهماهنگیها را در گذشته او بیابد. سپس به او یاری می‌دهد که چگونه با مشکلاتش کنار بیاید، چگونه انسان کاملتری شود و چگونه با دیگران ارتباط برقرار کند. مردم معمولاً متخصصی را ترجیح می‌دهند که آنها را تأیید کند و بگوید دنیا در اشتباه است و آنها قربانیان بی‌گناهی هستند که زندگی با آنها خوب تا نکرده است. چنین درمانهای نادرستی، به این خواست بچگانه که بدون تغییر روش هم می‌توان مورد علاقه و احترام بود، صحنه می‌گذارد. درمانهای صحیح، در عین حال که ممکن است خیلی باب طبع بیمار نباشد، ولی امکان تغییر را در فرد به طور معجزه‌آسایی افزایش می‌دهد.

البته روان‌درمانی همیشه در کوتاه مدت مؤثر نیست، زیرا مردانی که واقعاً از تغییر خود می‌هراسند، از درمانگر خود نیز ایراداتی خواهند گرفت. واضح است که درمان طول می‌کشد و زمان می‌خواهد. من و یک گروه درمانگر، قریب یکسال وقت خود را صرف کردیم تا به یک مرد پدرسالار بیاموزیم که به جای اینکه بگوید: «ای عجزه بدتر کیب، بین مرا به چه کاری وادار کردی!» بگوید: «عزیزم، متأسفم، از بی‌توجهی من بود!» علی‌رغم آنکه مدت درمان ممکن است طولانی شود و یا حتی در موارد نادری هم نتیجه‌شمربخشی ندهد اما روان‌درمانی در موارد حاد تنها راه حلی است که موجب می‌شود کار به طلاق یا حتی جنایت کشیده نشود.

درمانگری انتخاب کنید که برای مرد و زن و زندگی زناشویی اهمیت و احترام قایل باشد، کسی که بتواند تغییرات مهمی را که در طی چند ساله اخیر روی داده، بفهمد و هر دوی شما را با هم و تک‌تک بپذیرد و به حرفهایتان گوش دهد.

۱۰- زندگی زناشویی را برای خود به یک درام مبدل نکنید. اگر او حاضر نیست که برای مشاوره و درمان مراجعه کند، خودتان بروید. شما می‌توانید تغییراتی در خودتان بدهید که آنها مشوق همسران برای تغییر رفتار شوند. ممکن است این تغییر شما از طریق فراگیری





بین ما چند صندلی هم فاصله نبود

را چسبید. زن که ساکت شده بود، مثل اینکه یکباره چیزی یادش افتاده باشد، به سینه‌اش کوبید و با خیس خیس ناله کرد: «ای بی پدر و مادرها. ای بی همه چیزها». و شانه‌هایش لرزید. زن غبغب‌دار خودش را چسباند به من. چشمهای ریزش، لای چینه‌های صورتش محو شد. به لپش چنگ انداخت: «یا ابوالفضل، زنیکه کاری دستمان نده.» و قوز کرد تو خودش.

راننده از تو آینه‌نگاهی به عقب انداخت و از زیر سبیل‌های پریش و آویخته‌اش، نیشش را تا آخر باز کرد.

چشمش به دختره بود، داشت آدامشش را باد می‌کرد که زن بی‌هوا دستش را گذاشت روی شانهم. با دندانهای کلید شده، خودم را چسباند به میله. زن زل زده بود به من. جرأت نمی‌کردم سرم را بلند کنم. خیره شده بودم به سگک تیره‌ای و بزرگ کفشهایش.

چند ضربه آرام به شانهم زد و با خیس خیس گفت: «عروس خودمی، ماشا... ماشا...»

زیر لبی چیزهایی گفت و بعد تندتند به من فوت کرد. خودم را عقب کشیدم. ذرات بزاقش پاشیده شد توی صورتم. خودم را کشیدم. دستش از روی شانهم افتاد پایین. انگار که یکدفعه لمس شده باشد. کلاسورم را دو دستی چسبیدم. دوباره با مشت کوبید به سینه‌اش و جویده جویده گفت: «ولم کنید. دست از سرم بردارید، بی‌ناموسها،» و هق‌هق کرد و شانه‌هایش لرزید. بعد صدایش پایین آمد. عضلات صورتش از هم باز شد. زمزمه کرد: «به کس کسونت نمی‌دم، به همه کسونت نمی‌دم.» دوباره گفت: «عروس خودمی» و گریه کرد.

زن غبغب‌دار پتی زد زیر خنده و غبغبش از زیر گره روسری لرزید.

مردی که سرش طاس بود داد زد: «آقا ننگه دار، مگر ایستگاه را نمی‌بینی.»

راننده که داشت از تو آینه دختر را می‌پایید، پایش را کوبید روی ترمز. همه مسافرها ریختند روی هم. دختر با خنده به بغل دستیش گفت: «سادبسم داره.» و آدامشش را باد کرد.

زن با گریه گفت: «عروس خودمی، عروس خودمی.» و پیاده شد ■

مثل مجسمه ابوالهول ایستاده بود جلو من. بوی گندش دماغم را پر کرده بود. یکریز دهنش می‌جنبید. چیزهایی می‌گفت که بیشترش تو هیاهوی ماشینها گم می‌شد. گره روسریش خفت افتاده بود زیر گلویش. موقع نفس کشیدن خیس خیس می‌کرد. هوا را با سروصدا می‌کشید تو، با سروصدا می‌داد بیرون. ماتتوی چروکی که به تنش بود به طوسی می‌زد. چند جایش چیزی خشکیده بود. یک جفت سگک تیره‌ای بزرگ مثل مدال روی کفشهایش برق می‌زد.

بغل دستیم با آرنج کوبیده به پهلویم و ابروهایش را یکجوری انداخت بالا. زن سن و سال داری بود با موهای مش کرده. غبغبش از زیر گره روسریش زده بود بیرون. به روی خودم نیاوردم که زن غبغب‌دار خواسته مثل او سرم را تکان بدهم و نُچ‌نُچ کنم. از پنجره زل زد به خیابان و زیرچشمی، زن را پایدم.

یک دسته موی سیخ‌سیخ چرب از زیر روسریش آمده بود بیرون و پخش شده بود روی پیشانی‌اش. قیافه‌اش برایم آشنا بود. یک جایی دیده بودمش. شاید توی همین اتوبوس، با چند صندلی فاصله. شاید هم یک جای دیگر.

دختر ۱۷ - ۱۸ ساله‌ای که هیکل گرد و قلنبه‌ای داشت و نزدیک پنجره ایستاده بود، خودش را جمع و جور کرد و تو دماغی گفت: «خودت را نمال به من.» و چند بار مژه‌هایش را به هم زد. زن زل‌زل به دختر نگاه کرد و جنبش دهنش سریعتر شد. خال گوشتی روی لب چپش لرزید. گفت: «تو خفه شو.» و آب دهنش را ناغافل پاشید تو صورت دختر. دختر لبهای قرمز کرده‌اش را ورچید، عضلات صورتش تو هم رفت. بعد با همان صدای تو دماغی جیغ زد: «خودت خفه شو، زنیکه کثافت.» و کیف دستیش را کوبید تو سر زن.

زن سرش را توی شانه‌هایش فرو برد و بی‌صدا دهنش جنبید. مردی که صندلیش را به هوای تماشای گل و گیس کندن دوتا زن، از دست داده بود با صدای بلند گفت: «زنیکه مرده، جواب دختره نیم‌وجبی را بده!» و سر طاسش را خاراند. می‌خواستم حرفی بزنم. مهم نبود چه حرفی. همین که دهنم باز می‌شد. اما فقط کلمه‌ها را قرقره کردم و بعد مثل خلطی که از سینه بالا بیاید، فرو دادم.

زن غبغب‌دار که گوشه روسریش را گرفته بود جلو دماغش، گفت: «بالاخونه‌اش خیلی شُل و شیشه!» و با دست دیگرش، قایم میله

www.iran-archive.com



ورزش برای مادر و جنین

مهملی به آیین

ابتدا باید دستها را به آرامی روی دنده‌های پایینی قرار دهید، در این حالت هوا را به داخل بکشید (دم)، با انجام این عمل انگشتان از یکدیگر دور می‌شود، سپس هوا را بیرون دهید (بازدم) که در این حالت انگشتان به یکدیگر نزدیک می‌شود. تمرینات تنفسی را می‌توانید به صورت شکمی - سینه‌ای، شکمی، سینه‌ای و نفس زدن انجام دهید.

- در هنگام اجرای نرمشها هرگز نفس خود را نگاه ندارید. بلکه در تمام حالات به طور طبیعی تنفس کنید. برای راحتی این عمل سعی کنید در قسمت اول نرمش هوا را به داخل بکشید و در قسمت دوم در حالی که بدن به حالت اولیه برمی‌گردد هوا را از سینه خود خارج کنید.

- در پایان هر نرمش و قبل از شروع نرمش بعدی به اندازه کافی استراحت کنید و با چند تنفس عمیق خود را برای شروع حرکت بعدی آماده کنید.

- قبل از شروع تمرین مثانه را خالی کنید.

- هرگز در ورزش افراط نکنید و حداکثر یک ساعت از وقت روزانه خود را به این امر اختصاص دهید.

- تعداد تکرار و مدت تمرینات را هر هفته به تدریج افزایش دهید.

- تمرینات را روی یک سطح صاف و محکم و با ملایمت انجام دهید.

- تمرینات تنفسی و تمرینات مربوط به طرز نگهداری بدن را در طول روز چندین بار انجام دهید.

عضلات لگن

تمرین اول: به پشت دراز بکشید و پاها را به طرف جلو دراز کنید و ساق پاها را روی یکدیگر قرار دهید. در این هنگام ضمن انقباض عضلات باسن، عضلات مجاری ادراری، مهبل و راست روده را نیز منقبض کنید. درست مانند زمانی که می‌خواهید جلوی ادرار و یا مدفوع خود را بگیرید. شش ثانیه این وضعیت را حفظ کنید و سپس

● اهمیت طرز قرار گرفتن صحیح بدن در زمان بارداری

افزایش وزن جنین در ماههای آخر حاملگی باعث کشیدگی قسمت پایین بدن به سمت جلو می‌شود. در نتیجه مادر برای حفظ تعادل خود در هنگام راه رفتن مجبور است بالاتنه خود را به عقب متمایل کند و قوس کمری خود را افزایش دهد. این وضعیت جبرانی باعث بروز و یا تشدید کمردرد می‌شود در صورتی که ایستادن صحیح علاوه بر جلوگیری از کمردرد باعث ایجاد حس راحتی می‌شود. برای ایستادن صحیح، ابتدا باید بالاتنه را به سمت جلو آورده، سپس باسن و شکم را به طرف تو بکشید تا ستون فقرات شما صاف شود، بعد شانه‌ها را کمی عقب دهید و بازوها را کاملاً شل کنید، سر را صاف و گردن را کاملاً کشیده نگهدارید و به سمت جلو نگاه کنید. در تمام ساعات شبانه‌روز این کار را انجام دهید. تا برای شما به صورت عادت شود. در حالت نشسته نیز برای تخفیف درد کمر و پشت می‌توانید از یک چهارپایه که در زیر پایتان قرار دارد استفاده کنید و بدین وسیله از پشت و کمر خود حمایت کنید.

● تمرینات ورزشی در دوران بارداری و بعد از آن

هدف این تمرینات آماده سازی عضلات در حمایت از بدن شما به هنگام بارداری، زایمان و دوران بعد از بارداری است. در اینجا تعدادی از تمرینات مناسب ارائه می‌شود و شما می‌توانید با استفاده از کتی که در این زمینه وجود دارد و یا با مشورت با پزشکتان تمرینات وسیعتر و مناسب با وضع بدنتان انجام دهید. قبل از انجام تمرینات ورزشی به این نکات توجه کنید:

- برای انجام تمرینات ورزشی با پزشک خود در این زمینه مشورت کنید.
- هر روز قبل از آغاز و بعد از انجام نرمشها بایستی تمرین تنفسی انجام دهید.

● یکی از متداولترین مشکلات پس از بارداری سستی و کشیدگی عضلات شکم است که در نتیجه این عضلات دیگر نمی‌توانند امعا و احشای داخلی شکم را به خوبی نگهداری کنند و مادر مدتی پس از زایمان، ناگهان متوجه برآمدگی و بی‌قوارگی شکمش می‌شود و لباسهایی را که قبلاً می‌پوشیده دیگر متناسب و اندازه‌اش نیستند. همچنین عوارضی از قبیل کشیدگی و یا احیاناً پارگی جسم میان دو راه (Perineum)، افتادگی رحم، پارگی مهبل، چرخش لگن، صاف شدن قوسهای کف پا و... نیز در بین برخی از خانمها مشاهده می‌شود.

چگونه باید از بروز این اتفاقات جلوگیری کنیم؟ پیشنهاد ما استفاده از حرکات ورزشی است. تربیت بدنی و ورزش دارای اثرات فیزیولوژیکی و بیولوژیکی بی‌شماری است که امروزه دیگر بر کسی پوشیده نیست. یک برنامه ورزشی منظم و کامل می‌تواند باعث تسریع جریان خون مادر و جنین شده و ضمن افزایش اشتها به روند هضم غذا و اجابت مزاج کمک کند و در نهایت زن باردار را برای یک زایمان راحت و تقریباً بدون درد آماده کند. ■

به طور کلی ورزش در این دوران برای موارد زیر مفید است:

- تقویت عضلات، به خصوص عضلاتی که در زمان حاملگی و زایمان ممکن است کشیده شوند. مثل عضلات شکم و جسم میان دو راه.
- کاهش چربیهای زیادی بدن.
- جلوگیری از تغییر شکل سینه‌ها و افزایش شیر مادر.
- حفظ شکل متناسب اندامها.
- حفظ و تقویت روحیه مادر.
- افزایش کنترل عصبی - عضلانی مادر که در نتیجه آن مادر می‌تواند عضلاتی را که در امر زایمان دخالت ندارد رها و آزاد نگاه دارد.

به حالت اولیه باز گردید. این حرکت را ده بار در هر نوبت تکرار کنید.

تمرین دوم: این تمرین را می‌توانید در حالت ایستاده، نشسته، و یا درازکش انجام دهید. ابتدا به خود فشار می‌آورید درست مانند زمانی که می‌خواهید ادرار کنید و سپس عضلات را منقبض می‌کنید درست مانند زمانی که می‌خواهید از دفع ادرار جلوگیری کنید. مرحله انقباض را مدت شش ثانیه نگهدارید. هر دفعه ۵۰ تا ۱۰۰ بار این عمل را تکرار کنید.

تمرین سوم: روش دیگر تقویت عضلات مهبل، شامل انقباض مرحله این عضلات می‌شود. بدین شکل که شما باید طی پنج شماره مهبل را کاملاً منقبض کنید و بعد نیز طی پنج شماره مهبل را کاملاً منبسط کنید و بعد از انبساط کامل نیز فشارمختصری بدهید. این تمرین به شما کمک می‌کند تا متوجه شوید که در آخرین مرحله زایمان به چه مناطقی باید فشار وارد کنید. دفعات تکرار از ۱۰ تا ۲۰ بار در هر نوبت است.

عضلات شکم

تمرین اول: به پشت روی زمین دراز بکشید و پاها را خم کنید و کف پاها را روی زمین قرار دهید. در این هنگام با انقباض عضلات شکم، باسن را به سمت جلو بیاورید (از روی زمین بلند کنید). شش ثانیه نگهدارید و به حالت اولیه بازگردید. این عمل را هر دفعه ۱۵ الی ۲۰ بار تکرار کنید.

تمرین دوم: به پشت روی زمین دراز بکشید، زانوها را خم کنید و کف پاها را روی زمین قرار دهید. حال ضمن جلو آوردن باسن یک پایتان را نیز از روی زمین بلند کنید (در این هنگام زانو پای مربوطه را باز کنید). این وضعیت را برای شش ثانیه حفظ کنید و سپس به حالت اول برگردید. بعد از استراحت این کار را با پای دیگر انجام دهید. این عمل را ده بار با هر پا انجام دهید.

تمرین سوم: - به صورت چهار دست و پا روی زمین قرار بگیرید. سر را بالا آورید و شکم را به سمت زمین بیاورید. در این موقع قوس کمربتان افزایش می‌یابد. حالا بلافاصله

با پایین بردن سر و انقباض عضلات شکم و راست کننده ستون مهره‌ای، پشت خود را صاف کنید. این وضعیت را برای شش ثانیه حفظ کنید و سپس به حالت اولیه برگردید. این عمل را ۲۰ الی ۳۰ بار در هر نوبت انجام دهید.

عضلات سینه

تمرین اول: روی تخت‌خواب یا صندلی بنشینید، ابتدا دستها را از جلو بالا بیاورید به طوری که در سطح شانه‌ها قرار گیرند. سپس با دست راست پایین آرنج دست چپ و با دست چپ پایین آرنج دست راست خود را بگیرید. حال ضمن انجام تنفس سعی کنید پوست ساعد هر دو دستتان را به طور متناوب به طرف میچ و آرنج بکشید. عمل جلو و عقب بردن دستها باید به سرعت انجام شود. این عمل را در هر نوبت ۱۰۰ بار تکرار کنید.

تمرین دوم: رو به روی دیوار بایستید و از دیوار به اندازه یک دست فاصله بگیرید. سپس دستها را در حالی که به اندازه عرض شانه باز هستند به طور کشیده به دیوار تکیه دهید. در این هنگام، در حالی که پاشنه پا کاملاً به زمین چسبیده است و بدن در یک راستا قرار دارد به سمت جلو بروید و سر و سینه را به دیوار نزدیک کنید. سپس با باز کردن دست از آرنج به حالت اول باز گردید. این عمل را ۲۰ الی ۳۰ بار در هر نوبت تکرار کنید.

● کاربرد ماساژ در دوران بارداری

در هنگام بروز انقباضات ضمن باز شدن دهانه رحم، رحم سفت و تحریک پذیر می‌شود. محل شروع انقباض ابتدا در پایین ناحیه شرمگاه حس می‌شود، که به طرف کناره‌های رحم انتشار می‌یابد. در اینجا برای کاهش درد و ایجاد احساس آرامش از ماساژ مالشی سطحی^۱ استفاده می‌شود. برای انجام این ماساژ ابتدا نوک انگشتان هر دو دست را آرام در کنار استخوان عانه (پایین ناحیه شرمگاه) قرار دهید و سپس با فشار ثابت و یکنواخت هر دو دست را به طرف قفسه سینه تا ناف بالا بکشید. سپس دست را

به آرامی و بدون فشار به محل شروع ببرید و در طول هر انقباض این ماساژ را با ریتم یکنواختی انجام دهید. به طوری کلی طی یک انقباض ۶۰ ثانیه‌ای حرکت مالش سطحی را می‌توانید بین ۱۰ تا ۲۰ بار انجام دهید، ولی ریتم ماساژ را هر طور که برایتان راحت است تنظیم کنید و به یاد داشته باشید که مالش سطحی را با شروع انقباض آغاز کرده و تا پایان انقباض ادامه دهید.

برای ایجاد آرامش در زن باردار می‌توان از ماساژ مالشی سطحی برای نواحی دیگر از قبیل رانها، دستها، و پشت استفاده کرد. طریقه عمل بدین شکل است، که زن باردار به پشت روی تخت‌خواب می‌خوابد. سپس فرد دیگر یک دست خود را در قسمت خارجی و دست دیگر را در قسمت داخلی بازو قرار داده و به آرامی و با فشار مختصر دستهای خود را به طرف میچ دست فرد تحت ماساژ پایین می‌برد و بعد به آرامی و بدون فشار دست را به محل شروع حرکت باز می‌گرداند و بعد از چند تکرار، حرکت را برای دست دیگر انجام می‌دهد.

برای پاها نیز به همین شکل عمل می‌شود. یعنی یک دست را در قسمت داخلی ران و دست دیگر در قسمت خارجی ران قرار می‌گیرد و سپس به آرامی و با فشار مختصر دستها به طرف میچ پای فرد بدون ماساژ پایین می‌آید و بعد به آرامی و بدون فشار دستها به محل شروع برمی‌گردد. بعد از چند تکرار، حرکت را برای پای دیگر انجام می‌دهد.

برای کاهش درد کمر نیز می‌توانید از ماساژ مالشی عمقی^۲ استفاده کنید. بدین ترتیب که فرد ماساژ دهنده باید دست خود را در انتهای دنبالچه قرار دهد و سپس همراه با فشار قابل توجهی به آرامی و موزون به طرف بالا بکشد، سپس دستها را به آرامی و با فشار بسیار کم (مانند نوازش کردن) به جای اولیه برگرداند و حرکت را دوباره تکرار کند ■

یادداشتها:

1 - Super Facial Stroking

2 - Deep Stroking



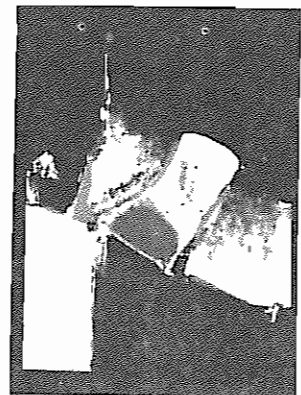
زیبا بی پیام، اما محکم و

نمایشگاه نقاشی مریم جواهری
- گالری سیحون
- ۵ تا ۱۰ آذر ۷۳
● سپیده خانبلوکی

در گالری سیحون، جدیدترین تابلوهای نقاشی مریم جواهری به نمایش گذاشته شده بود. وی با بیش از ۳۵ سال سابقه در زمینه کار نقاشی و پس از تجربه سبکهای مختلف، سرانجام به نقاشی مدرن گرایش پیدا کرده و در چند سال اخیر نیز کارهایش همه مدرن بوده اند.

تابلوهای جواهری، بیانگر موضوع، پیام یا حرف خاصی نیستند و هر کسی می تواند برداشتی متفاوت از آنها داشته باشد. وی با آکرولیک کار کرده و با تکنیکی جالب، بافت خاصی در کارهایش ایجاد کرده است.

همه آثار جواهری، جنبه دکوراتیو (تزئینی) دارند. با اینکه نقاش، در کنار رنگهای روشن و زنده، از رنگهای تیره نیز استفاده کرده است اما کارهای وی به علت کمپوزیسیون رنگ مناسب، در مجموع شاد به نظر می رسند. هماهنگی زیبای بین این رنگها، حس خوبی را به بیننده منتقل می کند.



شروعی خوب

- نمایشگاه آثار دانشجویان دانشگاه الزهرا
- گالری هنر ایران
- ۱۷ تا ۲۶ آذر

در گالری هنر ایران، شاهد برگزاری نمایشگاهی از نقاشیهای دانشجویان دانشگاه الزهرا بودیم. نقاشانی جوان، با چهرههایی ساده و صمیمی که با شور و هیجان خود، فضای پر تحرکی در نمایشگاه به وجود آورده بودند.

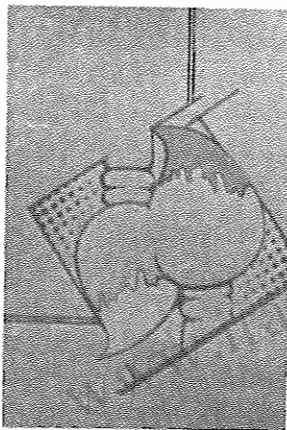
موضوع کارهای دانشجویان، متنوع بود: طبیعت بیجان، منظره، پرتره و همچنین تابلوهایی که موضوع خاصی نداشتند و تنها از کنار هم قرار دادن رنگها به وجود آمده بودند.

تنوع در سبک و نحوه رنگ آمیزیها، آثار متمایزی به وجود آورده بود که نشان می داد دانشجویان اجازه داشته اند با تکیه بر احساس شخصی و در حدی که تکنیک و دانسته هایشان یاری می کرده است، نقاشی کنند.

در همه کارها از رنگهای شاد و زنده استفاده شده بود، چنان که کمتر رنگ تیره و سردی به چشم می خورد. در بعضی از تابلوهای طبیعت بیجان، رنگها خام بودند و در برخی دیگر، با اینکه جنسیت تک تک اشیاء خوب نشان داده شده بود، در مجموع، هماهنگی لازم بین رنگها دیده نمی شد. کارهای آبرنگ، سادگی و لطافت خوبی داشتند.

بعضی از تابلوها از نظر ترکیب رنگ و تکنیک، موفقتر از کارهای دیگر بود، که از جمله می توان به تابلوهای هدیه تیموریان با چهار پاستل و دو آبرنگ اشاره کرد. پاستلهای وی، ذهنی بودند و آبرنگهایش، یک طبیعت بیجان و یک کوچه باغ را نشان می داد. وی ساده

و راحت نقاشی کرده بود. اگر کنار تابلوی دانشجویان قید می شد که سال چندم دانشگاه هستند، تضاد در مورد کار آنان با توجه به تجاریشان، منصفانه تر صورت می گرفت. به هر حال برگزاری چنین نمایشگاههایی، شروع خوبی است که می تواند زمینه ارائه کارهای بهتر را برای دانشجویان فراهم آورد.



اسبهایی نجیب، اما سرکش و نا آرام

- نمایشگاه مینا جلالی فراهانی
- گالری سبز
- ۳۰ آبان تا ۷ آذر ۷۳

مینا جلالی فراهانی، در اولین نمایشگاه انفرادی خود، نقاشیهایش را به تماشا گذاشته بود. وی با رنگ روغن، آب و مرکب و گواش کار کرده است.

موضوع تابلوهای جلالی، برگرفته از واقعیتهاست: اسبهایی سرکش و نا آرام که از زوایای خوبی مورد توجه قرار گرفته اند تا زیباییهای این حیوان را بیشتر بنمایانند؛ تابلوهای طبیعت بیجان و گلگهای خوشرنگ.

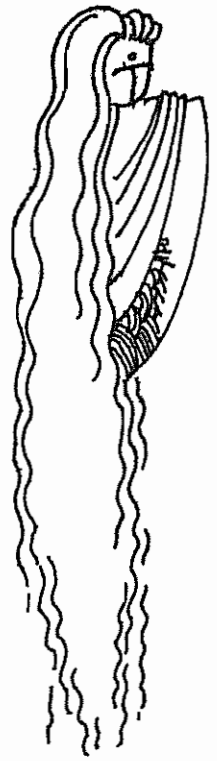
نقاشیهای جلالی، واقعگرایانه، با طبیعت گرایانه نیست. او گاهی

رنگهای طبیعی را تغییر داده و در طراحی چهره و آناتومی اسبها نیز تا حدودی اغراق کرده است.

به هر حال برای جلالی، موضوع تنها بهانه ای است برای تجربه خطوط و رنگها. در واقع کارهای وی اتودهایی (تمرینهایی) هستند برای کسب تواناییهای بیشتر در نمایاندن تأثیرات خطوط و رنگها در یکدیگر و ایجاد کمپوزیسیونهای بهتر؛ اتودهایی که شاید به او کمک کند تا در آینده، آثارش از حیث بیان مفاهیم مورد نظر وی، موفقیت آمیزتر از کارهای فعلی اش باشند ■



مادرش



آنجانا آباچانا
ترجمه گلی امامی

کوچک موی زنهای هندی هم نمی‌شود. مادر بزرگ تو تا روز مرگش، موهای پرپشت و سیاهی داشت.

دو ماه پیشتر، یک روز دخترک موهای پرپشت و بلندش را بدون هیچ مقدمه قبلی کوتاه کرده بود. ناگهانی بودن و حالت کفرآمیز این عمل هنوز مادر را آزار می‌داد. آن شب، وقتی که در راه روی دخترک باز کرد، موهایش تا زیر گوشش بود. دخترک در آستانه در، نه به مادر و نه پدرش به هیچ کدام نگاه نکرد، تو گویی نگاهش ورای آنها را می‌دید و حالت چهره‌اش ترکیب غریبی از سرکشی و خشم و سبکبالی بود، در حالی که پدر با صورتی گرفته یک بند می‌گفت چرا؟ آخر چرا؟ جواب داده بود چون این طور دوست دارم. مادر چهره دخترک را نوازش کرده بود و پرسیده بود از دست ما عصبانی هستی... و فکر کرده بود ۱۵ سال مو بلند کردن (تا زیر زانو)، هر هفته آن را روغن زدن، با عشق شستن... آیا از ما انتقام گرفته‌ای؟ دخترک دست او را کنار زده بود و بدون توجه به او، پدرش و شوهرخواهرش که پشت آنها ایستاده بود، یک سر به اتاقش رفته بود. پدر احساس می‌کرد به کلی فلج شده‌است. تا روزهای متمادی در صندلی راحتیش در گوشه اتاق نشیمن در خودش فرو رفته بود، تو گویی سوگوار بود، و تا آنجا که ممکن بود حتی از نگاه کردن به دخترک پرهیز می‌کرد، در حالی که مادر زیر لب زمزمه کنان می‌گفت: تو هنر آزار ما را به کمال رسانده‌ای.

نوشت: شوهرخواهرت سرانجام موفق شد آبارتمان سه اتاق خوابه‌اش را تحویل بگیرد، و هفته پیش به آنجا نقل مکان کرد. فکر می‌کنم پس از چندین ماه زندگی با ما، حالا در خانه مستقل خودش نفس راحتی می‌کشد. حالا تک و تنها در آن خانه درندشت با دو مستخدم زندگی می‌کند، در حالی که خواهرت در بمبئی مشغول کار است. خواهرت معتقد است زن و شوهرهایی که در دو شهر کار می‌کنند چاره‌ای جز این ندارند و البته او هم مثل تو، علاقه‌ای به شنیدن نظر ما ندارد. فکر می‌کنم که حالا حالاها به همین روش زندگی ادامه بدهند و بچه‌دار شدن را عقب بیندازند، با هم زندگی کردن را به تعویق می‌اندازند، تا اینکه یک روز مثل من و پدرت پیر می‌شوند، بدون آنکه دلخوشی‌ای داشته باشند. بگو ببینم، بدون شما دو نفر من و پدرت چه می‌کردیم؟ البته تردید ندارم که تو حق را به خواهرت، شوهرخواهرت و ازدواج عجیب و غریب و خودخواهانه‌شان می‌دهی. چه بسا رؤیای تو هم برای آینده‌ات همین است. ظاهراً دیگر هیچ کس آرزوهای معمولی ندارد.

مادر زمانی در آرزوی عشق و خانه‌ای بزرگ و شلوغ، و ساریهای ابریشمی و انگشترهای سفیر بود. عشق را به دست آورده بود، اما با تلاش شوهرش در کارش و به دنیا آمدن دخترها و وامی که برای ازدواج خواهر شوهرهایش گرفتند، به بقیه آرزوهایش دست نیافت. تا ۱۵ سال بعد، مجموعه‌ای از ساریهای ابریشمی و جواهرآلات برای دخترانش جمع‌آوری کرده بود اما موقعش که رسیده بود، هیچ کدام آنها به این چیزها علاقه‌ای نشان نمی‌داد. دختر بزرگتر و شوهرش که

اولین نامه دخترک که از آمریکا رسید مادر دل سیری گریه کرد. نوشته بود همه چیز خوب است. پرواز خوب بوده‌استادی که در فرودگاه به استقبالش آمده بود خوب بود، دانشگاهش خیلی خوب بود، خانه‌ای که با دو دختر آمریکایی شریک شده بود (دخترهای مهربانی بودند) خوب بود، کلاسهایش بد نبود و تدریسش فراتر از انتظارش خوب بود. نامه با این جمله به پایان می‌رسید که او خودش هم خوب است و امیدوار است که پدر و مادرش هم چنین باشند. ناله‌ای که از گلوئی مادر بیرون آمد قابل کنترل نبود و از سر دلتنگی و سرخوردگی و اندوه، زار گریست. چشمهایش را با گوشه ساریش پاک کرد و اندیشید چه کسی باورش می‌شود که دختر او مدرّس یک واحد ادبیات تطبیقی در سطح دکراست، در حالی تنها وازه‌ای را که در نامه‌اش به کار برده بود، «خوب» و «بد نبود» بود. چه کسی حتی تصور می‌کرد که دخترک برنده مدال طلا از دانشگاه دهلی بوده‌است. چه کسی به فکرش می‌رسید که این نامه با این لحن بی‌تفاوت و صفت‌های یکنواخت به قلم دختری به آن دقت و نظم بود؟

مادر در حالی که شیشه‌های عینکش را پاک می‌کرد و دوباره خواندن نامه را از سر گرفته بود، با خود فکر کرد دست کم دخترک به قولش وفا کرده و بلافاصله نامه نوشته، نامه هم ده روز بیشتر در راه نبوده‌است. به دستخط دخترک دقیق شد. از تنهایی، یا ناراحتی یا عدم اطمینت در آن اثری نبود - خطش محکم، واضح و خوانا بود. اشاره‌ای نکرده بود که آیا آن مردک بیش از حد مهربان در فرودگاه، در هواپیما هم کنارش نشسته بود یا نه؟ مادر خدا خدا کرد که نشسته باشد. این مردهای هندی به محض اینکه سوار هواپیما می‌شدند، ناشناس بودنشان از خود بی‌خودشان می‌کرد. بدون استئنا مست می‌کردند و زندگی را برای میهمانداران و مسافران دور و برشان به جهنم تبدیل می‌کردند، و البته همه‌شان هم فکر می‌کردند که با چه زیرکی و ظرافتی سر به سر دخترها می‌گذارند. از بحثهایی هم که با دخترک کرده بودند آشکار بود که راه مقابله با این گونه مردان را نمی‌داند. یک برگ از دسته کاغذهای روی میز ناهار خوری برداشت و با سیگرمه‌های درهم، مشغول نوشتن شد. نوشت: مراقب غذا خوردنت باش. شیر و پنیر و «کورن فلکس» زیاد بخور. غذای بد آدم را زودتر از موقع پیر می‌کند. به همین دلیل است که زنهای غربی این چنین پزمرده‌اند. ممکن است به نازکی مداد باشند، ولی چروکهای صورتشان را بین. در ۳۰ سالگی شروع می‌کنند به پیر شدن. بنابراین، این مسخره‌بازیهای احمقانه غربی را در مورد رژیم غذایی و نخوردن شروع نکن. هر هفته موهایت را روغن بمال و از شامبو زدن پرهیز. مواد شیمیایی دشمن مو هستند (اگر روغن نارگیل گیر نمی‌آید، روغن بادام بمال). با این هزاران انواع شامپویی که در آمریکا وجود دارد، موی زنهای آمریکایی انگشت



در محضر ازدواج کرده بودند، اجازه ندادند که حتی جشنی ساده برای آنها گرفته شود، و حاضر نشدند که هیچ هدیه‌ای، حتی یک دستمال، از خانواده‌هایشان بگیرند. و دختر کوچکتر پیش از رفتن، قاطعانه اعلام کرده بود که حتی فکر ازدواج را هم نمی‌کند.

مادر به شوهرش که در ایوان نشسته بود نگاه کرد. از اداره که می‌آمد کارش همین بود: در ایوان بنشیند و به دخترهای عزیزش بیندیشد، در حالی که او آشپزی می‌کرد، نظافت می‌کرد، از میهمانها پذیرایی می‌کرد، و به خواهرها و خواهرشوهرهایش نامه می‌نوشت. انزوایی برای اندیشیدن، چه نعمتی. خود او هرگز در انزوا نمی‌اندیشید. افکار او، زمانی که مشغول کارهای گوناگون بود به چپ و راست، بالا و پایین، بیرون و تو معطوف می‌شد: وقتی که گردگیری می‌کرد، غذا می‌پخت، رفت و روب می‌کرد، قسه‌ها را منظم می‌کرد، نقره‌آلات را برق می‌انداخت، دگمه پیراهنها یا حاشیه ساریها را می‌دوخت، وقتی که به درد دل همسایه‌ها گوش می‌داد یا رختشو را سرزنش می‌کرد که به حد کافی به ساریها آهار زده است، وقتی که با شیر فروش، سر آب در شیر کردن دعوا می‌کرد یا چراغ نفتی را روشن می‌کرد چون گاز تمام شده بود، وقتی که رختهای خشک را از روی بند جمع می‌کرد ولی نمی‌توانست آنها را اتو کند چون برق رفته بود و او متوجه می‌شد که کیکی که در فر گذاشته، هرگز پُف نخواهد کرد. مادر با خود اندیشید، دخترک به پدرش رفته‌است - او هم بیشتر اوقات به انزوایش پناه می‌برد، که البته معنیش این بود که هرگز نه رختخوابش را درست می‌کرد و نه اتاقش را منظم می‌کرد.

نوشت، رانی بتی عزیزم، تو چطور می‌خواهی از خودت مواظبت کنی؟ همیشه مادرت مراقب تو بوده‌است. من مادر تو هستم و از انجام این کارها ابایی ندارم اما یک روز تو خودت باید این کارها را برای شوهر آینده‌ات انجام بدهی و تویی که حتی بلد نیستی سوزن نخ کنی، چگونه می‌خواهی از عهده زندگی برآیی؟

البته دختر او قصد ازدواج نداشت. در چند ماه گذشته با سرسختی تمام روی این مسأله پا فشرده بود. پدر، مادر را سرزنش می‌کرد. این مادر بود که به دخترانش پخت و پز و دوخت و دوز نیاموخته بود و فقط آنها را به آنچنان استقلال تشویق کرده بود که در مورد دختران سابقه نداشت. و سپس از او می‌پرسید، چگونه انتظار دارد که فرمانبردار باشند؟ چطور به خودش اجازه می‌دهد از نداشتن نوه گله کند و تمام اوقات برای خودش دل بسوزاند، در حالی که فقط خود او مقصر بود؟ گهگاه وقتی پدر از این حرفها می‌زد، مادر با او بحث و جدل می‌کرد، در مواقع دیگر یا اشک می‌ریخت و یا در خود فرو می‌رفت. البته او آدم متفکر و عمیقی نبود، و داد و فریاد و گریه کردن به آرامش کمک می‌کرد.

مادر قلمش را کنار گذاشت. قسم خورده بود که به دخترش پند و اندرز ندهد ولی داشت صفحه، صفحه چرت و پرت می‌نوشت در حالی که تنها کاری که دلش می‌خواست بکند یک دل سیر گریه بود: چرا با آن عصبانیت از ما جدا شدی؟ برای تو چه کار که نکرده بودیم؟

آخر چرا؟ چرا؟ نه نمی‌پرسد. او آدمی نبود که بچه را تحت فشار قرار بدهد.

نوشت: طفلكم، چقدر از ما فاصله داری. چطور توانستی آن طور به سفر بروی، آن گونه خشمگین از همه چیز؟ آخر چرا عزیز دلم، چرا؟ پدرت می‌گوید من به شماها یاد دادم که این گونه مستقل باشید. و اینکه تنها هدف تو در زندگی این بود که از پیش ما بروی. می‌گوید تمامش تقصیر من است. من این جمله را در زندگی زناشویم زیاد شنیده‌ام. بعد از تمام کارهایی که برای تو انجام دادم، آموزشت دادم، تنبیهت کردم، لوست کردم، بهت رساندم، تازه او می‌گوید که تو را بهتر از من درک می‌کند چون تو به او رفته‌ای. و من حتی نمی‌توانم این را انکار کنم، چون حقیقت دارد. باید اعتراف کنم که انصاف نیست، با در نظر گرفتن اینکه تنها کاری که او برای تو و خواهرت کرده، این بوده که به شماها شکلات و کتاب بدهد.

مادر به یاد آورد وقتی دخترک شش ساله بود، معلمشان در کلاس از شاگردان خواسته بود که جمله‌ای با صفت «خوب» بسازند. او نوشته بود: «پدر من مرد خوبی است.» مادر آهی کشید و به خاطر آورد که چه کسی از دخترک پرسیده بود آیا مادر تو زن خوبی نیست؟ دخترک پاسخ داده بود پدر بهتر است. مادر نوشت: نه، من نمی‌فهمم - تو مثل او حرف می‌زنی، شکل او هستی، به همان کله شقی و همان اندازه احقانه با صداقت. انگار که او شخصاً و مستقلاً حامله شده و دخترک را به دنیا آورده. مادر هم دایه‌ای بیش نبوده. قلمش را کنار گذاشت و اندیشید، همین؛ وظیفه او همین بوده، نقش دایه را داشتن؛ نظافت کثافتکاریها به عهده او بود و تمام عشق و محبت را شوهرش تحویل می‌گرفت.

روز بعد، پس از رفتن شوهر به اداره، مادر به نوشتن نامه ادامه داد. اکنون با خطی ریزتر و منظمتر می‌نوشت تا مطلب بیشتری را در کاغذ هوایی پوست پیازی بگنجاناند. نوشت: رانی عزیزم، دفعه بعد برابرم مفصلتر بنویس. جوروی بنویس که انگار داری با من حرف می‌زنی. از مردم، درختها و ساختمانها تعریف کن و شرح بده. رودرواسیهای معمولت را کنار بگذار. بگذار مادر هم آمریکا را از چشمان تو تجربه کند. ضمناً پیش از آنکه فراموش کنم، یادآوری کنم که هر چقدر هم هوا سرد شود باید هر روز حمام کنی. شنیده‌ام مردم آنجا می‌توانند خیلی کثیف باشند. اما بگذار ببینم، انگار انگلیسیها و اروپاییها هستند که از حمام کردن متنفرند. خاله نینا، پس از سفرش به اروپا می‌گفت که مردم آنجا همیشه بو می‌دهند. گویا آمریکاییها به همان نظافت هندیها هستند. راستی خواهش می‌کنم عادت کثیف استفاده از کاغذ توالت را هم یاد نگیر، فهمیدی؟

مادر فین پر سروصدایی کرد و گونه‌هایش را پاک کرد. نوشت: دو سال دیگر یا کمی بیشتر مانده که برگردی. هنوز حتی نمی‌توانم شمردن روزهای این دو سال را شروع کنم. ما پدر و مادرها چقدر دلشوره را تحمل می‌کنیم، چقدر نگران هستیم. اگر با شوهرت به سفر فرنگ رفته بودی؛ جای نگرانی نبود و ما هم آسوده خاطر بودیم، ولی حالا؟ اگر



مریض بشوی، کی از تو پرستاری می‌کند؟ حتی بلد نیستی یک «دال» درست کنی. آدم که نمی‌تواند فقط با نان و پنیر زندگی کند ولی تویی که من می‌شناسم حتماً می‌کنی و به این ترتیب شادابی، سلامت و موهابیت را هم از دست می‌دهی. ولی چرا من دلم شور موهای تو را بزنند؟ موهایی که مثل آب خوردن زدی، ریختی دور.

مادر سرش را روی دستهایش گذاشت و به دری چشم دوخت که دخترک با موهای کوتاهش در آستانه آن ایستاده بود، در حالی که او، شوهرش و دامادش مثل سه مجسمه خشکشان زده بود. موی کوتاه، چهرهٔ پاریک او را کوچکتر هم کرده بود. ناگهان او هم معمولی شده بود، مثل هزاران دختر کوتاه‌موی غریبه‌ای که آدم هر روز در خیابان می‌بیند، که همه جذابیتی معمولی دارند. و تمام منظرهٔ آن روز مثل فیلمی که دورش را کند کرده باشند از جلوی چشمانش گذشت، شوهر که لبخند بی‌تفاوتش از روی لبانش پریده بود، با دستهای به هوا کرده، مرتب می‌گفت چرا؟ چرا؟

نوشت: من همیشه فکر می‌کردم که خودت، رؤیاهایت و مشکلاتت را درک می‌کنم ولی ناگهان به نظر می‌رسد که من هیچ چیز را درک نمی‌کنم. نخیر، هیچ چیز را درک نمی‌کرد، و چشمانش از خستگی به سوزش افتاده بود. داشت مزخرف می‌نوشت و دخترک بدون این حرفها هم امورش می‌گذشت. ولی آخر چطور، چطور به این دخترش فکر نکند، که در چند ماه گذشته، از آرامش و وقار معمول خودش به چنان سرگشتگی و کلافگی دچار شده بود که گویی خانه از شدت رنج او تنگ می‌شود.

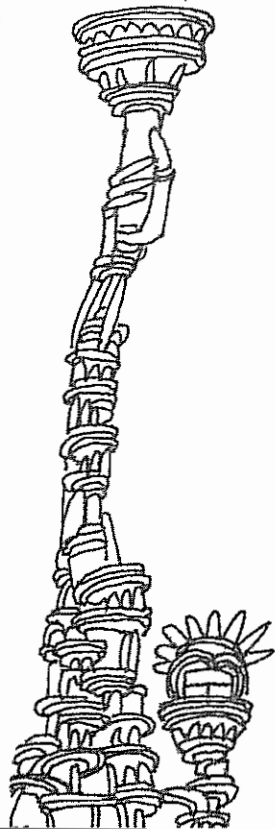
نوشت: گلابه و درد دل کافی است. پیش از آنکه تو را از دست خودم عصبانی بکنم، بگذار قدری از خبرهای اینجا برایت بگویم. روز بعد از رفتن تو، خانم گویتا همسایهٔ بغلی برای دلداری من به دیدنم آمد، خدا حفظش کند. گفت دلش گواهی می‌دهد که تو حتماً برمی‌گردی، و فقط پسرها هستند که می‌روند برنی‌گردند. می‌گفت برای دخترها، خانه پدر و مادر همیشه تنها خانهٔ اصلی محسوب می‌شود، بر خلاف پسرها که به خانوادهٔ زنشان پیوند می‌خورند. می‌دانی که او چهار پسر دارد که همه ازدواج کرده‌اند، و همه، به قول او مثل موم در چنگ زنهایشان نرم هستند. مادر مکث کرد و اندیشید: که این عین حقیقت است. خود او هر گاه که تنها به دیدن خانواده‌اش می‌رفت، شوهرش داغان می‌شد. وقتی هم همراه او می‌آمد، باید آن قدر مراقبش می‌بودند و از او پذیرایی می‌کردند که دیگر فرصت نمی‌کرد با مادرش دل سیر درد دل کند، به همین دلیل ترجیح می‌داد که بدون شوهرش برود. وقتی پیش پدر و مادرش بود احساس مسئولیت نداشت و از او پذیرایی می‌شد. و وقتی از پیش خانواده‌اش برمی‌گشت، دایه‌اش غر می‌زد که در غیاب او شوهرش هرگز نمی‌تواند هیچ چیز را پیدا کند، همیشه روی روتختی می‌خوابد، مدام عینکش را گم می‌کند، نمی‌داند چگونه یک لیوان آب بریزد و تمام مدت انتظار پستی را می‌کشد.

نوشت: با تمام سخنرانیهای شماها دربارهٔ حقوق زنان و غیره، حاضر نیستید پذیرید که پدرتان کمترین حقی به من نداده‌است و از آن بدتر مرتب هم به من می‌گوید که غرغرو هستم. اگر من غرغرو هستم، مقصر

خود اوست. در ضمن حالا که صحبت از حقوق زنان شد، بعضی از زنها هم واقعاً شورش را در می‌آورند. خانم پارخ یک رابطهٔ عاشقانهٔ به قول کتابها، داغ و سوزانی با یک مرد زنده‌دار برقرار کرده‌است. همسر این آقا در حال حاضر پیش خانواده‌اش زندگی می‌کند، و هر وقت شوهر خانم پارخ عازم مأموریت می‌شود، خانم به خانهٔ معشوقش می‌رود و صبح زود بر می‌گردد تا بچه‌هایش را برای مدرسه آماده کند. همه دیده‌اند که اتومبیلش نیمه شبها در منزل آن آقا پارک شده‌است. امروز دایه می‌گفت خانم اگر زنهای طبقهٔ ما از این کارها بکنند، به خاطر پول است؛ خانمهایی مثل او برای چه این کارها را می‌کنند؟ البته خوب می‌دانم که سخنرانی مفصلی برای بنده خواهی کرد که چطور این قبیل مسائل ربطی به من ندارد و با جملهٔ معروف، سخنرانی را به پایان می‌بری که هر کس مسئول اعمال خودش است. ولی دخترم، اینها هر دو زن و شوهر دارند. قطعاً خیال نداری از آنها دفاع کنی؟ من نمی‌فهمم اصول پروپاقرص تو چگونه گاهی با این ارزشهای عجیب و غریبی که جامعه با آن مخالف است کنار می‌آید. اغلب با عصبانیت به من اعتراض کرده‌ای که هر کس مسئول اعمال خودش است، در حالی که توجه نداری کسانی که این کارها را می‌کنند، اعمالشان به دیگران هم مربوط می‌شود و خانواده‌ها از هم می‌پاشند، و جای این زخمها تا پایان عمر بر روح بچه‌ها باقی می‌ماند. هر کسی برای خودش، واقعاً که!

مادر با خود اندیشید که دخترک حقیقتاً بچهٔ صاف و صادقی است و نسبت به کسانی که دوست دارد، بسیار وفادار است. به یاد آورد پنج سال پیش، زمانی که دختر بزرگتر ازدواج می‌کرد، و این خواهر فقط ۱۷ سال داشت، با چه پشتکاری از خواهر و شوهر خواهرش در تصمیمشان برای برگزار نکردن مراسم سنتی عروسی هندوها حمایت کرده بود. چگونه از تصمیم خواهرش برای ادامهٔ کارش در بمبئی دفاع کرده بود در حالی که شوهر خواهرش به دهلی منتقل شده بود. زمانی که پدر و مادر برای خواهر بزرگتر نامه‌های خشم‌آلود می‌نوشتند، آنها را دعوا کرده بود، و هنگامی که نگرانیشان را به شوهر خواهر ابراز می‌کردند، به آنها ایراد می‌گرفت چون معتقد بود تا زمانی که میهمان آنهاست نباید در این مورد حرفی بزنند.

مادر به سبک خودش، دامادش را دوست داشت اما ته قلبش معتقد بود که جوانک، بی‌مسئولیت، بی‌توجه و تنبل است. نمی‌شد منکر خوش قیافه بودن و جذابیتش شد اما به زنش مرتب نامه نمی‌نوشت، یک شاهی از پولش را پس‌انداز نمی‌کرد (حتی بیمهٔ عمر نداشت و در فکر خریدن خانه هم نبود)، و به عوض آنکه شبها را مثل هر مرد زنده‌داری در خانه بگذراند، وقتش را صرف رفتن به تئاتر و برنامه‌های فرهنگی دیگر می‌کرد، و اغلب خواهر کوچکتر را هم با خودش می‌برد و کلی خرج بنزین و شام خوردن در رستوران می‌کرد. به مادر زن می‌گفت که همسرش بسیار صرفه‌جوست. می‌گفت او اهل پس‌انداز است و من اهل خرج کردن. او در پی امنیت است و من دنبال خوشگذرانی. این حرفها را با سرخوشی و خنده گفته بود و همزمان یک بسته شکلات گران قیمت به او هدیه کرده بود. مادر مجبور شد تبسم کند. دلش می‌خواست اقل قدر دخترش را بداند. در عوض دامادش، جدیت زنش را در کارش مسخره می‌کرد و به



شوخی می‌گفت در آرزوی روزی است که همسرش دو برابر او حقوق بگیرد، تا او بتواند از کارش استعفا بدهد و بخورد و بخوابد و به خودش خوش بگذراند. در این قبیل مواقع مادر می‌خندید و می‌گفت حالا می‌داند که هدفهای مهم زندگی او چیست. و دختر بزرگتر به او نامه می‌نوشت و آوازش می‌کرد دست از سر خواهر کوچکتر درباره شوهر کردن بردارد و بگذارد به علایقش بپردازد. مادر با دلخوری اما رضایت به خود گفت خواهرها خوب هوای همدیگر را دارند.

مادر نوشت: دیروز نامه‌ای از خاله نینا داشتیم. پسر دوستش، جوانی ۲۶ ساله، در دانشگاه استنفورد، دکترایش را می‌گذراند. قد بلند، روشن و بسیار خوش قیافه است. می‌گویند خیلی هم روشنفکر است، بنابراین خیلی به خودت غرور نشو. خانواده بسیار با فرهنگی هم دارد. هم پدر و هم مادرش، هر دو وکالت می‌کنند و در جستجوی همسر مناسبی برای او هستند، و خاله نینا هم که عاشق توست، بلافاصله به یاد تو افتاده و به آنها گفته که تو هم در آمریکا هستی. حالا پیش از اینکه از دست من عصبانی بشوی، خوب گوش کن بین چه می‌گویم، این فقط یک پیشنهاد است. ما نمی‌خواهیم تو را وادار به ازدواجی بکنیم که دلت نمی‌خواهد اما دست کم، ندیده مخالفت نکن. اقلابا او ملاقات کن. در حقیقت او به دانشگاه تو می‌آید که تو را ببیند. با او حرف بزنی، با هم بیرون بروید، ببینید از هم خوششان می‌آید یا نه. فقط او را ببین و محض رضای خدا، خوش اخلاق باش و برای یکبار هم که شده لبخند بزنی. و این فرصت را به من و پدرت بده که خیالمان آسوده باشد که یک نفر از بچه ما مراقبت می‌کند. آخر اگر بلایی سر ما بیاید چه کسی می‌خواهد هوای تو را داشته باشد؟ می‌دانم چقدر احساساتی و رمانتیک هستی اما باور کن ازدواجی از پیش مقرر شده بسیار موفق از آب در می‌آیند. اولاً عروس مورد قبول خانواده داماد است. حالا وضع مرا ببین، ازدواج من و پدرت عاشقانه بود، نتیجه‌اش چه شد؟ پدر و مادر او مرا دوست نداشتند و با ازدواج ما مخالف بودند چون خواهر من با مردی غیر هندی ازدواج کرده بود. فکر می‌کردند که من دختر ولی هستم، ولیکن من صبور و سباز بودم. بعد هم من و پدرت مجبور شدیم خواهرهای او را شوهر بدهیم اما در ازدواجی که به خواستگاری می‌روند، حق انتخاب وجود دارد و از این مشکلات خبری نیست. من خیلی آدم مادی‌ای نیستم ولی احمق هم نیستم. خوب می‌دانم که تو می‌خواهی از نظر اقتصادی مستقل باشی که باید هم باشی، ولی اگر شوهرت هم مقروض نباشد ضرری ندارد. من پدرت را سرزنش نمی‌کنم. ولی مسئولیت، مسئولیت است. و اگر امکانش باشد، چه لزومی دارد آدم زندگی زناشویی را با گرفتاری آغاز کند؟ خواهش می‌کنم برندار برایم نامه بنویس و بگو که از دست غرغره‌های من جانت به لب رسیده. من غرغرو هستم چون این منم که شلاق را تکان می‌دهم و پدرت است که آن خطابه‌های غرغرا و جذاب را بیان می‌کند. وقتی ازدواج کردی خودت متوجه می‌شوی که بین پدر و شوهر آدم تفاوت زیادی هست. در یک ازدواج قراردادی تو ناامید نمی‌شوی چون از ابتدا هم امید نبسته‌ای. به همین دلیل است که ازدواجی قراردادی موفق می‌شوند. البته ما نمی‌خواهیم تو را تحت فشار قرار بدهیم. فقط براین بنویس آیا پسرک می‌تواند بیاید و تو را ببیند که من هم به خاله نینا نامه بنویسم. هر روز یکی از دعاهای من به درگاه خداوند این است که مبادا، خدای نکرده با یک آمریکایی ازدواج بکنی. برای من و پدرت قابل تحمل نیست. من و پدرت را ببین، پدرت هر عیبی داشته باشد، زبانه نیست. ولی این آمریکاییها مثل آب خوردن

زنشان را طلاق می‌دهند. آنها معنی جمله «تقدس ازدواج» را نمی‌دانند. عزیز دلم، اگر با یک آمریکایی ازدواج کنی و طلاق بدهد و ما هم زنده نباشیم، آن وقت چه بر سر تو خواهد آمد؟

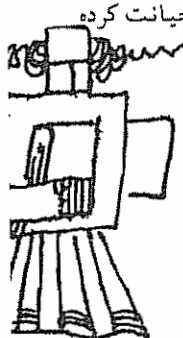
امروز صبح زود که شیر فروش آمد، احوال تو را پرسید. گفتم چقدر از ما دور هستی. آهی کشید و تصدیق کرد که خیلی دوری. فکر می‌کنم دلش برای ما سوخته است چون از وقتی تو رفته‌ای دیگر در شیر آب نمی‌کند. من هم از فرصت استفاده می‌کنم و بیشتر خامه آن را می‌گیرم و کره می‌زنم. پستیچی که آمد، از من احوال دختر کوچولویم را پرسید. به او گفتم فعلاً خبرهای او را، تو برایمان می‌آوری که بلافاصله درخواست انعام چاقی کرد. که من هم گفتم انعام، بی انعام، عید نوروز که نیست. جواب داد وقتی اولین نامه کوچولویت را من برایت آورده‌ام مثل عید نوروز نیست؟ ناچار شدم سببش را چرب کنم. باجی ما هم با شوهرش کتک کاری کرده، چون شوهره مست کرده و تمام حقوقش را در قمار باخته. اگر به باجی کارد بزنی خونس در نمی‌آید و گفته دیگر پایش را به آن خانه نخواهد گذاشت مگر آنکه شوهرش در معبد قسم بخورد که دیگر قمار نخواهد کرد. پدرت می‌گوید حاضر است در مقابل باجی کلاهش را از سر بردارد. پدرت همیشه مقهور زنان دیگری است که حشاشان را می‌گیرند. اما اگر من در مقابل او می‌ایستادم و حق را طلب می‌کردم، حس می‌کرد به او خیانت شده.

مادر زیر لب زمزمه کرد: خیانت، خیانت. در اداره به شوهرش

خیانت کرده بودند، پدر مقرراتی و بی احساسش به او خیانت کرده بود، خود هند بعد از استقلال به او خیانت کرده بود، و

لحظه‌ای نبود که او درباره این خیانت چیزی نگوید. شوهرش گفته بود خوشحال است دخترش مملکتی را ترک کرده که عروسها را به خاطر جهازشان می‌سوزانند، که همه فاسد بودند، که به نام دین و مذهب همدیگر را می‌کشتند، مملکتی که هنوز بخشی از مردمش از تعصب نژادی رنج می‌بردند. گفت دست کم دخترش در یک مملکت متمدن زندگی می‌کند. مادر از شنیدن این

حرفها خیلی عصبانی شده بود. گفته بود در این کشور به اصطلاح متمدن پدرها به دخترانشان تجاوز می‌کنند. و زنها از شوهرانشان کتک می‌خورند و با آنها بد رفتاری می‌شود، درست مثل طبقه خدما در هند. دوستان به همدیگر تجاوز می‌کنند. هیچ کس از سالمندان نگهداری نمی‌کند. مادر گفته بود در هند زنها برای کار مساوی، مزد مساوی دریافت می‌کنند. در آمریکا هنوز برای این امتیاز می‌جنگند. آیا امکان داشت که آمریکا رئیس جمهور زن پیدا کند؟ محال بود یک سیاهپوست بتواند به مقام ریاست جمهوری آمریکا برسد. هرگز آمریکاییها هم به شدت هندوها در مورد مذهب احمق و بی شعور بودند، و حاضر بودند میلیونها دلار به آدم شارلاتانی که می‌گفت خداوند دستور داده، پول بدهند. مادر گفته بود، به حد کافی چیز خوانده بود که بداند هیچ آدم هندی به این آسانی از پولش جدا نمی‌شود. و اما در باب تبعیض نژادی هندوها نسبت به نجسها - اولاً این قضیه فقط در میان بی سوادها رایج بود، حال آنکه تبعیض نژادی نسبت به سیاهپوستان در آمریکا حتی در میان تحصیلکرده‌های آمریکا هم عمومیت داشت. سیاهپوستان همان مقام نجسها را در آمریکا داشتند. اکنون مادر بود که سگان را در اختیار داشت. به شوهرش خاطر نشان کرده بود که او هم مجلات تایم و نیوزویک را می‌خواند. و با وجود تبعیض نژادی در مورد





نچسها در هند، هرگز از سوار شدن آنها به اتوبوس جلوگیری نشده است در حالی که تا همین اواخر در آمریکا این قضیه رواج داشت.

شوهرش گفته بود نعره نکش، صدایت را بیاور پایین، بدون فریاد زدن هم صدایت را می شنوم. که مادر بسیار عصبانی شده بود و هر چه به دهانش می رسید گفته بود، که پدر هم اتاق را ترک کرده بود.

مادر نوشته بود، بهتر است نظرت و عقایدت را درباره آن مملکت بر ایمان بنویسی، احتمالاً تو می توانی تصویر درست تری به ما بدهی.

پدرت که فکر می کند من همان قورباغه توی چاه ضرب المثل معروف هستم. خوب شاید هم حق با او باشد، ولی خود او هم قورباغه دیگری

است در چاهی دیگر و آمریکاییها هم همگی قورباغه هایی هستند در چاهی بسیار بزرگ و پر از پول. تصورش را بکن وقتی که خاله تو

آمریکا بود، چند نفر از او پرسیده بودند آیا در هندوستان جاده هم وجود دارد و درست است که مردم هند بالای درخت زندگی می کنند؟

آنها تصور کرده بودند که خاله تو تمام معلومات انگلیسی اش را در آمریکا یاد گرفته است. مادر یک فنجان چای ریخت و آهسته آهسته به

خوردن پرداخت. شبی که دخترک رفته بود، دامادش حتی زحمت خانه ماندن را به خودش نداده بود. دست کم می توانست تعارف کند

که آنها را به فرودگاه ببرد و با همراهی کردن، از اندوه آنها بکاهد ولی در عوض برای یکی از آن بازیهای دسته جمعی با دوستانش رفته بود و

تازه چند دقیقه پس از بازگشت آنها از فرودگاه وارد خانه شده بود، با موهای به هم ریخته و چشمان براق. چند لحظه در اتاق نشیمن، جایی

که پدر و مادر در سکوت روبه روی هم نشسته بودند، مکث کرده بود، آمده بود حرفی بزند ولی منصرف شده بود و شانهای بالا انداخته بود و

به اتاقش رفته بود.

مادر فکر کرد، عجب آدم خودخواه و بی فکری. دخترک، موقعی که می رفت حتی سراغ او را هم نگرفته بود. آیا او هم متوجه شده بود

که شوهر خواهر خوشگذراننش یک ذره عاطفه و احساس ندارد؟ دو ماه پیش از سفر، دخترک از همیشه بدتر بود. نه تنها با پدر و

مادرش قهر کرده بود بلکه با شوهر خواهرش هم حرف نمی زد. یکبار به دخترک که مهر سکوت بر لب زده بود گفت آدم با پدر و مادرش هر

چه که بخواهد می گوید و می کند، پدر و مادر تحمل می کنند. با میهمان دیگر قهر نکن. اگر او از تو برنجد و حوصله بد قلقی های تو را نداشته

باشد، آن وقت با خواهرت هم بیگانه می شوی؟ فراموش نکن که روابط زناشویی از روابط خواهری محکمتر

است. دخترک سرش را از روی کتابی که می خواند بلند نکرده بود. و چند روز بعد موهایش را کوتاه کرده بود. یکبار زمانی که دخترک در

آفتاب حیاط، موهایش را خشک می کرد که مانند آبشاری از ابریشم سیاه تا زیر زانوش می رسید، شوهر خواهرش گفته بود «راپانزل» و

در حالی که مادر با رضایت خاطر و لبخند بر لب، دخترک را می پایید که موهایش را با انگشتانش شانه می کند، بار دیگر گفته بود «راپانزل»

راپانزل، راپانزل موهایت را ببنداز پایین.» مادر مغرور از اینکه متوجه شده بود گفته بود، او حتماً چنین کاری نخواهد کرد، دختری به این

ساکتی و صبوری، و دخترک بلافاصله به اتاقش برگشته بود و روز بعد موها را از بیخ کوتاه کرده بود، به همین سادگی.

مادر چایش را تمام کرد و نوشتن نامه را از سر گرفت. نوشت: بگذار با چند نصیحت کاغذم را به پایان ببرم، و خواهش می کنم غر هم

زن. اولاً از مردهای آمریکایی فاصله بگیر. تو بچه معصومی هستی و نمی دانی که مردها چه موجوداتی هستند. مردها از زنها احساسات

جسمانی بیشتری دارند. مطمئنم می فهمی منظورم چیست. عشق افلاطونی بین دو جنس مخالف، امکانپذیر نیست. در آمریکا حتی

تظاهر هم نمی کنند که وجود دارد. در آنجا بوسیدن به سادگی دست هم را گرفتن است. و خودت هم می دانی بعدش چه خواهد شد. و ما

سرمان را که بجنابانیم شما یک داماد آمریکایی به ما هدیه می کنید. می دانی که اگر مجبور بشویم حتی آن را هم می پذیریم، ولی قلبمان را

شاد نخواهد کرد.

دوم اینکه اگر در دانشگاهتان انجمنی مخصوص هندیهها وجود دارد، لطفاً به آن ملحق شو. چه بسا مردان هندی خانواده دار و خوبی

را ملاقات کنی که با تو علایق مشترک داشته باشند.

در مجامع و مهمانیها همیشه ساری پیوش و سعی کن دستی به سر و روی خودت بکشی. پدرت معتقد نیست که باید به چنین انجمنهایی

پیوست اما به نظر من ضروری است.

مادر از نصیحت کردن، خسته شد. راستی این چند ماه آخر، پیش از رفتنت چه اتفاقی افتاد که تو این قدر تغییر کردی؟ دلش می خواست

گریه کند، چرا، آخر چرا رفتن به خارج که پیشتر حادثه و ماجرابی بود، اکنون راه فرار شده؟ در فرودگاه وقتی دخترک را بغل کرده بود، با

غریزه مادری احساس کرده بود که دختر باز نمی گردد.

مدت زمان کوتاهی ناگهان به نظر رسید دخترک خوشحال است، که عجیب بود، به خصوص که امتحانات نهایی اش هم نزدیک بود. تا

نیمه های شب درس می خواند و کار می کرد و گاه مادر از سر و صدای قهوه درست کردن او از خواب بیدار می شد. یکبار در راه دستشویی

صدای خنده از آشپزخانه شنیده بود و وقتی سرک کشیده بود، دیده بود که دخترک و دامادش مشغول پختن یک املت عظیم هستند. مرد جوان

تازه از یکی از سرگرمیهای شبانه اش بازگشته بود. مادر خواب آلود، زیر لب غریه که املت در ساعت یک صبح؛ و آن دو پس از آنکه نانها

از نان برشته کن، سوخته بیرون پرید و املت به ماهیتابه چسبیده بود و ور نمی آمد، از خنده ریه رفته بودند. مادر گفت که حقیقتاً بچه های لوسی

هستید و به اتاق خواب برگشت.

سپس، چند هفته بعد، آن سکوت و سکون طوفانی، در حالی که دخترک همچنان خودش را برای امتحاناتش آماده می کرد، با همه آنها

قهر کرده بود و حرف نمی زد، آن طور رنگ پریده و با چشمانی که زیرش حلقه های سیاه افتاده بود، و چنان تنشی را در خانه به وجود

آورده بود که مانند گازانبر مادر را در خود فشرده و پدر را مغموم و مغشوش کرده بود. وقتی از او سؤال می کردند، به آنان پرخاش می کرد،

این بود که دیگر از او چیزی نمی پرسیدند. مادر به خودش گفت وقتی امتحاناتش تمام شد، خودم با او حرف می زنم. دخترک حتی شام

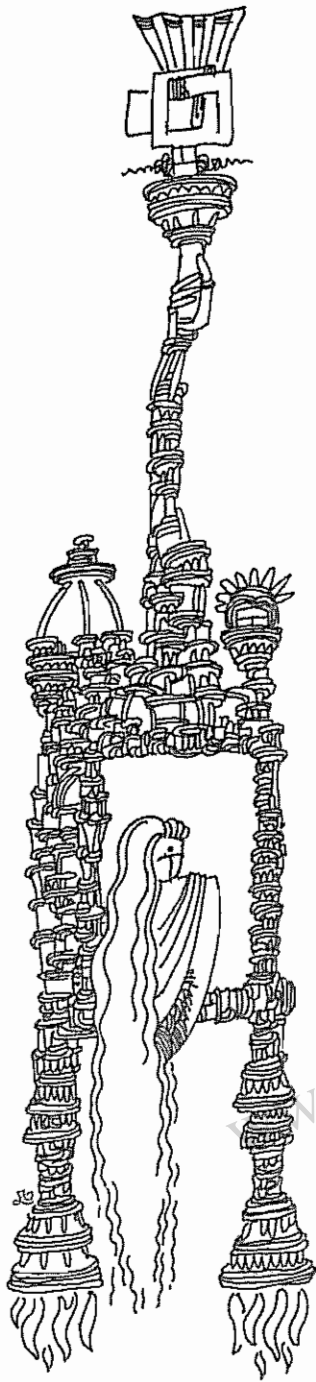
خوردن با آنها را هم کنار گذاشت، یا پیش از نشستن آنها سر میز شام، چیزی می خورد یا ساعتها بعد از آنها، آن هم فقط در اتاق در بسته

خودش.

و آن حالت گرفته چهره اش... مادر تکانی خورد. آن حالت گرفته، ناشی از درد بود نه خشم. دخترک از دردی رنج می برده. چیزی

را از آنها پنهان می کرده. ۱۲ سال پیش، زمانی که دخترک ۱۰ سال بیشتر نداشت، مادر همین حالت گرفته و درهم را در چهره او دیده بود.

دخترک سه روز تمام رازش را مخفی نگاه داشت و از پدر و مادرش و خواهرش دوری گزید، و ساعتها در دستشویی وقت گذراند، و فقط به عجله و شتابان در خانه حرکت می کرد. مادر متوجه شد که دو بسته پنبه از کشوی میز توالش ناپدید شده است، و همچنین ملاقه کهنه ای را که



کنار گذارده بود تا برای گردگیری تکه کند گم شده بود. روز سوم، دخترک را دید که با برآمدگی مشکوکی در لباسش به دستشویی می‌رود. جلوی او را گرفت، دستانش لرزان را در دست فشرد و یک بسته پنبه بزرگ را از زیر بلوزش بیرون آورد. دخترک را به دستشویی راهنمایی کرد، و تازه متوجه حالت وحشتزده او شد. گفت عزیز دلم چرا به من حرفی نزدی، و دخترک که با مهر و محبت روبه‌رو شده بود، مطمئن از اینکه هلاک نخواهد شد، به شدت گریست. مادر با خود اندیشید، پیش دانش اسرار فرزندان تا همان سنین دوام می‌آورد، و او دیگر نمی‌توانست به اسرار دخترکش پی ببرد. ۱۲ سال پیش مسأله گم شدن بسته پنبه و ملافه کهنه بود، ولی اکنون چه؟ مادر چشمانش را بست و چهره دخترک در پشت پلکهایش شناور شد، چشمان سیاهش، بینی ظریف و موهای بلند بافته‌اش - نه، نه، دیگر از آن اثری نبود، و اکنون او دیگر قادر نبود دخترک را با چهره جدیدش مجسم کند. پس از آنکه دخترک موهایش را کوتاه کرد، مادر تا مدتی سرزندگی‌اش را از دست داد. و دخترک به شکلی غیر عادی مرتب و منظم شده بود، اتاقش تر و تمیز، میز تحریرش پاک و پاکیزه، همه گوشه‌ها و طبقات گردگیری شده، و حتی قفسه‌ها هم مرتب چیده شده بود. گلایه‌های روزانه مادر، که در حقیقت به همان اندازه، ابراز عشق روزانه او هم بود، ختم شده بود، و مادر فکر کرد از شدت غصه منفجر خواهد شد. از این رو، وقتی روزی مادر، دخترک را دید که در اتاقش ایستاده و از پنجره به بیرون می‌نگرد و دستمال سفید بزرگی را جلوی صورتش گرفته، خطاب به او گفت عزیزم گریه نکن، در ضمن نمی‌دانی که استفاده از دستمال دیگری بهداشتی نیست، آخر رانی نازنینم آیا هیچ یک از حرفهای من برای تو مفهومی ندارد؟ و دخترک با چهره برافروخته گفته بود که دستمال تمیز است، و مادر آن را از دستش بیرون آورده بود و بوییده بود، و دماغش را بالا کشیده بود که عجب تمیز است، تازه مال پدرت هم نیست، مال شوهر خواهرت است، بوی او را می‌دهد، که می‌داد، بوی سیگار و ادوکلن و خدا می‌داند چه چیزهای دیگری و بلافاصله آن را برای شستن میان رخت چرکها انداخته بود.

چهره مادر درهم رفت. انگشتانش از دور قلم رها شد و چشمانش از حدقه بیرون زد. آن روز دخترش گریه نمی‌کرده. وقتی چشمانش را به طرف مادرش گردانده بود، همان حالت گرفتگی خاص خودش را داشت اما وقتی دستمال را از جلوی دماغش کنار زد، اشک آلود نبود. دستمال بوی او را می‌داد و دخترک آن را می‌بویید و گریه هم نمی‌کرد. آه از نهاد مادر برخاست. چرا خداوند او را از آن حس ششم مادری محروم نکرده بود؟ و با خود گفت عزیز دلم، نازنینم، و گلوی دردناکش را میان چنگالش فشرد. آه عشق من. بغضش هنوز ترکیده بود. مشغول نوشتن شد. گاهی وقتی انسان دچار مشکلی می‌شود که راه حل ندارد به دعا متوسل می‌شود. دعا به تو نیرو می‌دهد که بهتر تحمل کنی. می‌دانم به سنتها اعتقادی نداری اما فقط از تو تقاضا دارم که هر صبح چراغی روشن کنی و عودی بسوزانی. دستهایت را مقابل سینه‌ات روی هم بگذار، چشمانت را ببند و به حقیقت و اعمال درست بیندیش، همین. ضمناً شمایل نقره‌ای کوچک گایش را که در چمدانت گذاردم، در گوشه‌ای از قفسه یا میز تحریرت قرار بده. برای مادر، که همه عمر نماز خواننده و دعا کرده بود، دعا کردن همان اندازه عادی بود که حمام کردن، مسواک زدن و پیاز خرد کردن. او در دعا کردن، نیرو، و گاه آرامش یافته بود. یکبار، وقتی به دلیل پختن فقط هشت نوع غذا برای مهمانان، شوهرش او را دعوا کرده بود، دلش خواسته بود

تمام چینیه‌ها را بزند بشکند اما پنج دقیقه پس از آنکه در گوشه حریمش با خدایش خلوت کرده بود، خشمش از بین رفته بود. قادر نبود این نکته را برای فرزندش تشریح کند. نمی‌توانست بگوید همه چیز رو به راه می‌شود، از این اتفاقات می‌افتد، یا اینکه مهم نیست، فراموش می‌کنی؛ که می‌دانست دخترکش فراموش نمی‌کند. نوشت اگر سال دیگر خودت نیایی، خودم می‌آیم و می‌آورمت. با خود اندیشید به سکنه قلبی تظاهر می‌کنم، ضربان قلبش شدت گرفت، قطرات اشکش مثل باران بهاری جاری شد، سرش را میان دستانش گرفت، به دخترک تلفن می‌کنم و می‌گویم، باید پیش از مرگم تو را ببینم، آن وقت دخترک خواهد آمد، بله، حتماً خواهد آمد و موهایش را هم بلند می‌کند ■

یادداشت:

۱ - دختری با موی بلند در یکی از افسانه‌های برادران گریم. م.